

تشکل زدایی در عصر پهلوی اول؛ مروری تاریخی - تحلیلی

مرکز توانمندسازی حاکمیت و جامعه جهاد دانشگاهی
شهریور ۱۳۹۷

۱۵۰



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



تشکل زدایی در عصر پهلوی اول؛ مروری تاریخی - تحلیلی

مرکز توانمندسازی حاکمیت و جامعه جهاد دانشگاهی

شهریور ۱۳۹۷

تشکل زدایی در عصر پهلوی اول؛ مروری تاریخی. تحلیلی

مرکز توانمندسازی حاکمیت و جامعه
با همکاری معاونت رفاه اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی

همکاران: حسین موسوی، سمانه سهرابی

شهریور ۱۳۹۷

فهرست مطالب

درآمد	۵
فصل اول: تحلیلی بر تشکل‌زدایی در عصر پهلوی اول	۷
مقدمه	۸
تاریخچه تشکیل اتحادیه‌های کارگری در عصر رضا شاه	۹
رویارویی تشکل‌ها و دولت	۹
جمع‌بندی: برخی علت‌های تشکل‌ستیزی رضا شاه	۱۱
فصل دوم: گزارش منابع تاریخی - تحلیلی از رویارویی پهلوی اول با تشکل‌های حرفه‌ای و نهادهای مدنی	۱۳
ایران: دیکتاتوری و توسعه (فرد هالیدی)	۱۴
رشد اتحادیه‌های کارگری	۱۴
اتحادیه‌های رسمی و اعتصاب‌های غیرقانونی	۱۵
اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران (حبیب لاجوردی)	۱۵
تاریخچه نهضت کارگری ایران (شکرالله مانی)	۱۶
اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران (ویلم فلور)	۱۶
مشارکت سیاسی طبقه کارگر در ایران (افشین حبیب زاده)	۱۷
ایران بین دو انقلاب (یرواند آبراهامیان)	۱۸
موانع رشد جامعه‌ی مدنی در ایران؛ ظهور و افول نخستین جلوه‌های جامعه مدنی (علیرضا نامور حقیقی)	۱۹
موانع تکوین جامعه‌ی مدنی در دوره‌ی سلطنت رضا شاه (خلیل‌اله سردارآبادی)	۲۱
تاریخچه‌ی تشکیل اتحادیه‌های کارگری، صنفی و حزب کمونیست در عصر رضا شاه و منحل شدن آن‌ها	۲۱
منابع و ماخذ	۲۳

درآمد

تقویت و نیرومندسازی جامعه‌ی مدنی ترجیح‌بند گفتار بسیاری از مصلحان اجتماعی و سیاسی در دهه‌های گذشته بوده است. مباحث نظری زیادی حول ضرورت جامعه‌ی مدنی تولید و ارائه شده است؛ اما بخشی از این مباحث جنبه‌ی اقتباس از مباحثات نظری کشورهای توسعه‌یافته را داشته و بخشی نیز در مدار کلیات نظری باقی مانده است.

برای تکوین جامعه‌ی مدنی نیازمند توجه به ظرفیت‌ها و امکانات موجود در جامعه‌ی ایران هستیم. اصناف و نظام استاد-شاگردی پیشینه‌ای دراز در تاریخ ایران داشته است. در دوران جدید نیز بخشی از توفیق مشروطیت به سبب مشارکت همه‌جانبه‌ی اصناف، انجمن‌های محلی، اجتماعی و تشکل‌های تجار بود؛ به سبب همین نقش موثر بود که بخش عمده‌ای از نمایندگان مردم در اولین دوره‌ی مجلس شورای ملی را سرآمدان اصناف تشکیل می‌دادند.

به‌رغم این نقش سازنده، خصلت خودکامه و اقتدارگرایی دولت پهلوی اول در کنار مجموعه‌ی حوادثی که منجر به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در همسایگی شمالی ایران و شکل‌گیری اتحاد جماهیر شوروی و سپس تحركات احزاب کمونیستی در ایران شد، سبب شد که اصناف و تشکل‌های مدنی به مسئله‌ای امنیتی برای دولت پهلوی بدل شوند؛ همچنان‌که بقیه‌ی اجزای جامعه‌ی مدنی ایران نظیر عشایر، مطبوعات، احزاب سیاسی و... به سرنوشت مشابهی دچار شدند. نگرستن به اتحادیه‌های کارگری و نهادهای مدنی و صنفی به مثابه تهدیدی امنیتی به تدریج به ذهنیتی نهادینه در بسیاری از دولتمردان ایرانی بدل و در ساختار سیاسی بازتولید شد.

این در حالی است که نهادهای حرفه‌ای و صنفی در ایران به‌طور تاریخی و در قالب نظام استاد-شاگردی کارکرد جامعه‌پذیری و انتقال تجربیات نسلی و شغلی و هنجارهای اجتماعی و اخلاق حرفه‌ای به اعضای اجتماعی را ایفا کرده‌اند. نگرش انقباضی به این نهادها و تشکل‌ها سبب تنزل اخلاق حرفه‌ای و فروپاشی نظام کارآمد مذکور شده که این امر به نوبه‌ی خود سبب تضعیف سرمایه‌ی اجتماعی و فرهنگی در جامعه‌ی ایران بوده است.

آنچه در گزارش پیش‌رو ارائه شده است حاوی «تحلیلی بر تشکل‌زدایی در عصر پهلوی اول» و «گزارش منابع تاریخی-تحلیلی از رویارویی پهلوی اول با تشکل‌های حرفه‌ای و نهادهای مدنی» است. این فصول در مجموع تصویری از چالش‌های پیش‌روی تشکل‌ها و نهادهای حرفه‌ای و صنفی در ایران در روند شکل‌گیری و تکوین در عصر پهلوی به دست می‌دهند.

فصل اول کتاب توسط حسین موسوی نگارش یافته و فصل دوم حاوی داده‌های تاریخی و تحلیل استخراج‌شده توسط سمانه سهرابی است.

فصل اول:

تحلیلی بر تشکل زدایی در عصر

پهلوی اول



مقدمه

برقراری حکومت سردار سپه در ابتدای قرن چهاردهم شمسی را سرآغاز دوران جدیدی در حیات اجتماعی و سیاسی ایران دانسته‌اند. یرواند آبراهامیان در فصل سوم از بخش اول کتاب مشهورش، «ایران بین دو انقلاب»، در توصیف برآمدن رضا شاه می‌نویسد: «سال‌های سلطنت رضا شاه، دوران پی‌ریزی یک نظام جدید بود. وی پس از رسیدن به سلطنت در سال ۱۳۰۴، با ایجاد و تقویت سه پایه نگهدارنده اش - ارتش نوین، بوروکراسی دولتی و پشتیبانی دربار - برای تثبیت قدرت خود گام برداشت. این نخستین بار پس از حکومت صفوی‌ها بود که دولت می‌توانست به واسطه سه ابزار مناسب نهادهای حکومتی، قانون و سلطه، جامعه را کنترل کند.» (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۸۷)

شاید واژه «کنترل» که تعمداً برجسته شده است، مفهومی کلیدی برای توضیح و تبیین عصری باشد که از آن تحت عناوینی همچون نظام سلطانی، پاتریمونیاالیسم (پدرشاهی) و نئوپاتریمونیاالیسم، عصر توسعه آمرانه و ... یاد کرده‌اند. مقارن با انبوه یادآوری‌ها و تا آنجا که به دوره پهلوی اول مربوط می‌شود، تصویری از رضاخان به عنوان «پیکری نظامی» در اذهان به ثبت رسیده که می‌توان آن را دال مرکزی حکومت سانسور و سرکوب و سلطه دانست. هیبتی نظامی که می‌کوشید تا خود را در هیئت حاکمی نشان دهد که دلمشغول اعتلای کشور و به سامان نمودن ترتیبات مملکتی توسعه نیافته بود. اما همانگونه که پژوهش‌ها نیز نشان می‌دهند، توسعه در تلقی رضاشاه، نه مفهومی موسع و مربوط به مناسبات اجتماعی و جامعه مدنی و ...، بلکه به توسعه زیرساخت‌ها و زیربنای مادی و فیزیکی محدود می‌شد و تقلیل می‌یافت. همین امر موجب گردید تا رضاشاه نیز به سیاق دیگر شاهان دودمان پهلوی، به توسعه سیاسی در قالب تقویت نیروهای مدنی، تشکل‌یابی اصناف و سندیکاها، بسط نهادهای مردمی و غیر حکومتی و ... بی‌باور و بی‌توجه باشد. شاید این سویه خودکامگی حکومت رضا شاه است که موجب می‌شود تا جان‌فوران در کتاب «مقاومت شکننده»، حکومت پهلوی اول را نوعی «استبداد نظامی» نام نهد. از منظر وی، کنترل شاه بر مجلس و زندگی سیاسی عمومی نیز از همین الگو تبعیت می‌کرد. اغلب چهره‌های برجسته نیمه دهه ۱۳۰۰ شمسی به سرعت از صحنه مجلس کنار گذاشته شدند، در سال ۱۳۰۵ به جان مدرس سوء قصد شد که البته ناکام ماند و از انتخاب مجدد مصدق نیز به نمایندگی ممانعت به عمل آمد. همچنین، سایر کسانی که جبهه مخالفان بالقوه را تشکیل می‌دادند، بازداشت شده و به تبعید رفتند یا اینکه از زندگی سیاسی کناره گرفتند. آنگونه که آپتن می‌گوید در دوره رضاشاه چند صد قتل سیاسی صورت گرفته است. مجلس نیز از همان آغاز به صورت مهر تأیید دستورات رضاشاه بدل شد. چهار حزب سیاسی نیز که در اواخر دهه ۱۳۰۰ در مجلس نماینده داشتند، اساساً طرفدار رژیم بودند اما باز هم رضاشاه آنها را منحل کرد چون از آن بیم داشت که رقیبانش در این احزاب متشکل شوند. بدین ترتیب رضاشاه ابزارها و ظواهر مشروطیت را نگه داشت اما در عمل به عنوان یک «دیکتاتور مشروطه» (تعبیری از جان‌فوران) حکومت کرد. وی هیچ‌گونه نارضایتی سازمان یافته در درون و بیرون دولت را تحمل نداشت و با قساوتی بیرحمانه می‌کوشید تا هر اعتراضی را در نطفه خفه کند. (فوران، ۱۳۹۲: ۳۳۶ و ۳۳۷)

با ذکر این مقدمه و تا آنجا که به یادداشت حاضر مربوط است، می‌کوشیم تا میان جامعه و عرصه قدرت در دوره پهلوی اول نسبتی مشخص برقرار کنیم و از خلال آن، ارزیابی‌ای از نحوه مواجهه رضاشاه با تشکل‌یابی و سازمان‌های صنفی، شبکه‌های مردمی و نهادهای اجتماعی علی‌الخصوص تشکل‌ها و اتحادیه‌های کارگری به دست دهیم. بدین منظور، ابتدا تاریخچه‌ای مختصر از شکل‌گیری اولین اتحادیه‌ها را از نظر خواهیم گذراند و سپس رویارویی آنها با رضاشاه را شرح خواهیم داد و در پایان، به مهم‌ترین علل تشکل‌ستیزی و برخورد با تشکل‌ها و اتحادیه‌ها در عصر پهلوی اول اشاره خواهیم کرد.



تاریخچه تشکیل اتحادیه‌های کارگری در عصر رضا شاه

اولین اتحادیه کارگری در ایران توسط محمد پروانه و گروهی دیگر از کارگران چاپ تهران در سال ۱۹۰۶ (۱۲۸۵ شمسی) تشکیل شد که چند شماره از یک مجله سوسیالیستی به نام «اتفاق کارگران» را منتشر می‌کردند. ده سال پس از آن، «کمیته‌ی عدالت» در باکو تأسیس شد که در سال ۱۹۲۰ اولین کنگره‌ی خود را در بندرانزلی برگزار کرد و نام «حزب کمونیست ایران» را بر خود نهاد. با کودتای ۱۹۲۰ و قدرت گرفتن رضا خان، حزب کمونیست ایران توجه خود را به عناصر مترقی‌تر طبقه‌ی کارگر و دهقانان معطوف کرد. این حزب، فعالیتش را در راستای آموزش سیاسی و ایجاد سازمان‌ها، اتحادیه‌های کارگری و مجامع دهقانی در شهرها و روستاها انجام می‌داد.

در ادامه و در سال ۱۹۲۱، حدود ده اتحادیه یا صنف در کشور موجود بودند که نمایندگی اصناف مختلف از جمله نانوايي‌ها، کارگران چاپخانه‌ها، کارگران پُست، رفتگران، کارمندان دولت و ... را با حدود ده هزار عضو به عهده داشتند. همچنین تا ۱۹۲۲ و فقط در شهر تهران، ۱۲ اتحادیه به وجود آمده بود که ۲۰۰۰۰ کارگر، یعنی ۲۰ درصد کارگران شهر را در خود متشکل می‌کردند و ۱۰۰۰۰ کارگر دیگر در سایر نقاط کشور متشکل شده بودند. احتمالاً این سازمان‌ها تحت نفوذ «حزب کمونیست ایران» بودند. در سال ۱۹۲۸ نیز اتحادیه کارگران نفت جنوب تأسیس شد. علاوه بر موفقیت‌هایی که اولین اتحادیه تشکیل شده در ایران یعنی اتحادیه کارگران چاپخانه در زمینه موضوعات صنفی توانست کسب نماید و دولت و کارفرمایان را به پذیرش خواسته‌های خود از جمله افزایش دستمزدها و کاهش ساعات کار و ادار سازد، در نیمه دوم سال ۱۹۲۱ اعتصابات متعددی که از جانب نانویان، چاپچیان، پارچه فروشان و آموزگاران صورت گرفت، تأثیر بسزایی در استعفای دولت وقت یعنی دولت قوام السلطنه داشت. شاید این اتفاق را بتوان اولین اقدام سیاسی به صورت مستقیم توسط طبقه کارگر نامید.

در ماه مه ۱۹۳۱ نیز نخستین اعتصاب سازمان یافته کارگران کارخانه وطن در اصفهان با هدایت حزب کمونیست به منظور کسب حقوق اقتصادی و سیاسی به ویژه حق تشکیل سازمان کارگری و کاهش ساعات کار به ۸ ساعت در روز، به وقوع پیوست. پس از آن و به دلایل مختلف از جمله تصویب قوانینی بر ضد فعالیت اتحادیه‌ها و عضویت در آن‌ها و بهبود روابط دولت رضاشاه با روسیه و کاهش حمایت آن کشور از حزب کمونیست، فعالیت اتحادیه‌ها رو به کاهش گذاشت.

از سوی دیگر، اولین قانون کار جامع ایران که در ۱۹۳۶ (۱۳۱۵ شمسی) تهیه شد، از حق اعتصاب یا حق تشکیل اتحادیه سخنی نمی‌گفت و تنها به مسئله شرایط کار در مؤسسات صنعتی محدود شده بود. تنها به هنگام ورود متفقین به ایران در سال ۱۹۴۱ بود که اتحادیه‌ها توانستند مجدداً به فعالیت پردازند. از طرفی، با بدتر شدن شرایط اقتصادی کشور (نرخ تورم ۶۰۰ درصد در طی جنگ)، رفته رفته نارضایتی عمومی شدت می‌یافت. در این شرایط بود که نیرومندترین اتحادیه‌های کارگری‌ای که تا آن زمان ایران به خود دیده بود، پدید آمدند.

اما در سال ۱۹۴۲، کمونیست‌ها توانستند «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری» در ایران را به وجود آورند که در ۱۹۴۴ به «شورای متحده مرکزی» تبدیل گردید. این شورا در سال ۱۹۴۶ به «فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری» وابسته شد. نشریه روزانه شورا «ظفر» نام داشت و رضا روستا، آهنگر متولد گیلان، رهبر پرانرژی و مصمم آن بود. این نکته نیز حائز اهمیت است که متعاقب پایان یافتن جنگ، اعتصابات کارگری گسترش یافت: در سال ۱۹۴۲، هفت اعتصاب؛ در ۱۹۴۴، چهارده اعتصاب و در ۱۹۴۶، بیست و پنج اعتصاب مهم شکل گرفت. دو مرکز مهم این اعتصاب‌ها، تهران و سایر حوزه‌های نفتی بود.

رویارویی تشکل‌ها و دولت

با آغاز پادشاهی رضاخان، آزادی عمل اتحادیه‌های کارگری در کنار دیگر تشکل‌های جامعه مدنی بیش از پیش محدود گردید و این اتحادیه‌ها، با سرکوب، انحلال و دستگیری اعضای‌شان مواجه شدند. همچنین، دایره بسته سیاسی، ساخت سلطانی قدرت رضاشاه و ساترالیسم غیردموکراتیک قدرت، مانع تشکل‌یابی نیروهای اجتماعی موجود می‌شد به نحوی که تنها سخن مجاز در مطبوعات، تبلیغ ناسیونالیسم دولتی و شاه‌ستایی بود و مدیران روزنامه‌های منتقد و مستقل، دائماً در معرض ارباب و شکنجه قرار می‌گرفتند.

قدرت گرفتن رضاخان برای سرکوب تشکل‌های مدنی، با ائتلاف با حزب محافظه‌کار اصلاح‌طلب در مجلس چهارم آغاز شد به نحوی که وی برای توقیف سه روزنامه منتقد یعنی حقیقت، طوفان و ستاره سرخ به حکومت نظامی متوسل شد. همچنین، «حزب تجدد» نیز که صادقانه از رضاشاه حمایت کرده بود، نخست به حزب ایران نو و سپس به حزب ترقی. که سازمانی براساس الگوی حزب فاشیست موسولینی و حزب جمهوری خواه مصطفی کمال بود. تبدیل شد. حتی فعالیت «حزب ترقی» نیز به دلیل این سوءظن که «احساسات جمهوری خواهی» خطرناک را می‌پروراند، غیرقانونی شد. «حزب سوسیالیست» نیز منحل شد و باشگاه‌های حزب را گروهی مشخص و سازمان یافته به آتش کشیدند. همچنین پلیس، گروهی متعصب را تشویق کرد که به نمایش سوسیالیست‌ها در انزلی و «انجمن زنان وطن پرست» در تهران حمله کرده و مجلات انجمن را به آتش بکشند.

در تابستان ۱۹۲۳ و در حین انتخابات مجلس، رضاخان به اقدام‌های ناگهانی و نامنتظر علیه اتحادیه‌های کارگری دست زد. او که می‌خواست جای نخست وزیر را بگیرد، اتحادیه‌های کارگری را در راه حصول خواسته‌اش مانع بزرگی می‌دانست. وی به دست فرماندهان نظامی خود همه اتحادیه‌های کارگری را در سراسر کشور توقیف کرد. این کار به زودی جنبش اتحادیه کارگری را در ایران پایمال ساخت. در سال ۱۹۲۴ شماره اعضای اتحادیه‌ها تنها ۱۳۰۰ تن بود، و به رغم فعالیت‌های سیاسی‌شان دیگر نمی‌توانستند مانند سال‌های پیش جلب توجه کنند. در ۱ مه ۱۹۲۴، چاپخانه چیان با یک روز اعتصاب روز کارگر را جشن گرفتند. این آخرین باری بود که این کارگران توانستند آشکارا چنین کاری را انجام دهند. در آن زمان هنوز رضاخان مایل نبود نیروهایی را که یاری‌گرا بودند را از خود بیزار کند. در همان سال نیز کارگران شهرداری به اعتصاب پرداختند، زیرا که مدت‌ها بود حقوقی دریافت نکرده بودند. با اینکه تظاهرات آنها به زد و خورد با پلیس انجامید، به خواسته‌های خود دست یافتند.

از سوی دیگر و در سال ۱۹۲۵، حمله پیگیرانه به حزب کمونیست ایران و بازمانده‌های اتحادیه‌های عمومی کارگران آغاز گردید. در ۱۹۲۶ نیز، شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری منحل شده و حزب کمونیست ایران غیرقانونی اعلام شد. در سال ۱۹۲۷، حزب کمونیست دومین کنگره خود را در ارومیه تشکیل داد. در این کنگره، تصمیمی اتخاذ شد مبنی بر اینکه همکاری با حکومت به منظور تحقق انقلاب سوسیالیستی در ایران کنار گذاشته شود و از رضاشاه، به عنوان دشمن آزادی‌های سیاسی کارگران نام برده شد، کسی که عملاً به پشتوانه حمایتی اتحادیه‌های کارگری به قدرت رسیده بود ولی پس از تثبیت قدرت خود، به سرکوب این اتحادیه‌ها پرداخت.

در ادامه همین دومین و از سال ۱۹۲۸، حکومت، سیاست سخت‌گیرانه‌تری نسبت به هر نوع فعالیت سیاسی مستقل اتخاذ کرد و سرکوب اعضای اتحادیه‌های کارگری، اعتصاب‌ها و اعضای حزب کمونیست را به طور گسترده در دستور کار قرار داد. تا آن زمان، حزب کمونیست نیز روزنامه‌هایی چون «کار»، «حقیقت»، «ستاره سرخ» و «پیکار»، و مجله‌هایی مانند «جرقه»، «فرهنگ» و «دنیا» را منتشر می‌ساخت تا ماهیت ضد کارگری رضا شاه را برملا سازد. ضربه بحران اقتصادی سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۳۲ که در وهله اول بر پیکر زحمت‌کشان وارد آمد، موجب گردید که حزب کمونیست، کارگران را به مبارزه و اعتصاب فرا بخواند. در ادامه همین روند و در سال ۱۹۲۹، اعتصابی با شرکت ۹ هزار نفر از ۱۰ هزار نفر کارگران شرکت نفت، در آبادان آغاز شد. همچنین در ۱۹۳۱، با همکاری سازمان مخفی حزب کمونیست، کارگران در کارخانه وطنی اصفهان دست به اعتراضی فراگیر زدند.

جوارعاب، اختناق سیاسی و عدم امکان انتقاد نسبت به عملکرد حکومت در جامعه سنتی این دوره باعث شد که مخالفت و انتقاد روشنفکران خارج از کشور نیز به سال ۱۹۳۰ آغاز گردد. در ادامه و در سال ۱۹۳۱، دانشجویان ساکن اروپا، کنگره‌ای را در شهر «کُلن» آلمان تشکیل دادند. در آن کنگره، دانشجویان، خواهان رهایی تمامی زندانیان سیاسی شدند و رضاشاه را به عنوان عمال امپریالیسم بریتانیا معرفی کردند. برخی از دانشجویان نیز در شهر مونیخ آلمان به طور پنهانی با بقایای حزب کمونیست ایران در روزنامه پیکار همکاری می‌کردند.

با آغاز دهه ۱۹۳۰ میلادی و شروع سرمایه‌گذاری دولتی، نوسازی اقتصادی از بالا و افزایش تعداد کارخانه‌های صنعتی، طبقه جدید «کارگر صنعتی» نیز تکوین یافت. متعاقب این رخداد، حزب کمونیست ایران به منظور نفوذ در درون این طبقه جدید و سازماندهی کارگران و هدایت اعتصاب‌ها، شروع به فعالیت کرد.

پس از اعتصاب کارخانه وطن در مه ۱۹۳۱، اتحادیه‌ها به سختی فعالیت دیگری کردند. اعتصاب کردن هم بسیار دشوار شده بود، زیرا

در ژوئن ۱۹۳۱ مجلس لایحه ضد کمونیستی را که یکی از مواد آن قدغن شدن تشکیل اتحادیه‌ها بود تصویب کرد. در نتیجه‌ی این قانون بیش از ۲۰۰۰ عضو حزب یا کسانی که مظنون به عضویت حزب بودند، دستگیر شدند. این دستگیری‌ها پی‌آمدهای دشواری برای فعالیت‌های اتحادیه‌ها در برداشت. علت دیگر از میان رفتن اتحادیه‌ها این بود که اتحاد جماهیر شوروی ترجیح می‌داد مناسبات خوبی با ایران و حاکم آن رضاشاه داشته باشد. از این رو در سال ۱۹۲۹ سفارت شوروی دستور یافته بود که همه تماس‌های خود را با حزب کمونیست ایران قطع کند.

تا سال ۱۹۴۱، بیش از ۳۴۶ کارخانه جدی تأسیس شد و تعداد کارگران به بیش از ۵۰ هزار نفر رسید. در مقابل اما حکومت رضاشاه علاوه بر انحلال اتحادیه‌های کارگری و غیرقانونی خواندن حزب کمونیست، در ۲۲ ژوئن ۱۹۳۱، لایحه‌ای را تحت عنوان «اقدام کنندگان علیه امنیت و استقلال کشور» تصویب کرد. در پی تصویب این لایحه حزب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری با محدودیت بیشتری رو به رو شده و تعدادی از اعضای آن‌ها دستگیر شده و مورد شکنجه قرار گرفتند.

جمع‌بندی: برخی علت‌های تشکلی رضاشاه

به طور کلی می‌توان موانع ایجاد تشکلی‌های مدنی و یا دلایل تشکلی‌زدایی حکومت پهلوی اول را به دو دسته کلی تقسیم نمود: از طرفی، برخی پژوهشگران، موانع تشکلی‌یابی را حول «سیاست‌نوسازی» صورت‌بندی می‌کنند. بدین معنا که به دلیل منازعه تاریخی میان سنت و مدرنیته و نمایندگانشان، صرف‌تقلید از تجدد و کژفهمی در درک و دریافت مبانی فکری آن و عدم تحقق پایه‌های فکری-فرهنگی جامعه مدنی، همواره برقراری تشکلی‌ها و تقلایشان در جهت بازسازی امر اجتماعی را به تعویق می‌انداخته است. این وجه از علت‌یابی، بیشتر به ساختارهای دیرپا و تنازع و تعارض سنت-مدرنیته در تاریخ معاصر ایران مربوط می‌شود. از دیگر سو، عده‌ای نیز ضعف تشکلی‌یابی را به اقتدارطلبی شخص رضاشاه و تلاش وی در جهت تحکیم دیکتاتوری‌اش مربوط می‌دانند. اهم موانعی که در این بخش به چشم می‌خورد عبارت‌اند از: سلب و نهی آحاد مردم از حضور و فعالیت در عرصه‌های عمومی، عدم وجود اقتدار قانونی و توسل به قدرت عریان به جای اقتدار مشروعیت‌بخش، جلوگیری از ایجاد نوعی سیاست مردمی و چشم‌امید داشتن به صرف‌اِعمال اصلاحات آمرانه، سرکوب آزادی‌های سیاسی و به تبع آن، ایجاد محدودیت‌هایی بر مشارکت عمومی در تصمیم‌سازی‌های حکومتی، عدم شکل‌گیری نهادهای واسط میان دولت و مردم در حوزه سیاسی به دلیل اقتدار مطلقه رضاشاهی، تبدیل قدرت به قدرت عمودی در جهت ممانعت از تکوین جامعه مدنی، انحلال اتحادیه‌های کارگری، غیرقانونی اعلام کردن حزب کمونیست، تصویب لایحه‌ی «اقدام کنندگان علیه امنیت و استقلال کشور»، تصویب آیین‌نامه «حفظ نظم در کارخانه‌ها» در سال ۱۹۳۶، منحل اعلام کردن گروه ۵۳ نفر در سال ۱۹۳۸ و در نهایت، اصرار بر حفظ اقتدار پدرسالارانه و سنتی موجود و عدم تلطیف آن با دیگر انواع اقتدار قانونی.

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که حکومت مطلقه رضاشاه، با سرکوب، انحلال و دستگیری اعضای اتحادیه‌های کارگری و صنفی، راه‌هرگونه تکوین جامعه‌ی مدنی و یا فعالیت مسالمت‌آمیز سیاسی. اجتماعی را سد کرده و با محدودیت‌های شدید، حتی مانع فعالیت اتحادیه‌های مخفی کارگری و صنفی شد. بدین طریق، حکومت نئوپاتریمونالی رضاشاهی از تشکلی‌های مردم‌سالارانه برای مشارکت مؤثر در امور سیاسی و اجتماعی جلوگیری کرد و در عوض، شخص حاکم، اقدام به ایجاد نهادهای وابسته و دستوری کرد به گونه‌ای که پوششی بر اعمال قدرت شخص شاه گردد. همچنین، دولت رضاشاه با آنکه تغییرات اساسی در ساختار نظامی، اجتماعی، اداری و اقتصادی ایجاد نمود و برخی از مؤلفه‌های دولت مدرن را نیز دارا بود، اما در مجموع یک دولت مدرن تمام‌عیار به حساب نمی‌آمد. حرکت تجددخواهانه رضاشاه بیشتر حول زیرساخت‌های اقتصادی جریان داشت و به عبارتی می‌توان آن را تجددی اقتدارطلبانه نام نهاد. نقطه‌عزیمت وی بر اصلاح، فراز حکومتی بود که توسعه نهادهای اجتماعی را نه از طریق تشکلی نهادهای مردمی بلکه از خلال وابسته و دست‌آموز کردن نهادها و تشکلی‌ها به دستگاه‌ها و دیسپلین قدرت پیگیری می‌کرده است. حاصل بدیهی این امر، ناتوانی دولت در شریک ساختن طبقات گوناگون جامعه در عرصه سیاست ایران بود به نحوی که هیچگاه کوششی در جهت روشنگری و تلاش برای «بناکردن سیاست از پایین» صورت نگرفت.

فصل دوم:

گزارش منابع تاریخی - تحلیلی از
رویارویی پهلوی اول با تشکل‌های
حرفه‌ای و نهادهای مدنی



ایران: دیکتاتوری و توسعه (فرد هالیدی)

در سه دوره از تاریخ می‌توان درجه‌ای از یک حرکت طبقاتی مستقل را مشاهده کرد:

- دوره‌ی بیست ساله‌ی پیش از تحکیم رژیم رضاخان

- سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۵۳

- دوره‌ی پس از افزایش قیمت دلار در ۱۹۷۵

رشد اتحادیه‌های کارگری

اولین اتحادیه‌ی کارگری در ایران در سال‌های ۱۹۰۶ به وسیله‌ی کارگران چاپ تهران تشکیل شد که چند شماره از یک مجله‌ی سوسیالیستی به نام «اتفاق کارگران» را منتشر کردند. بنا به گزارش‌ها تا ۱۹۲۲ در تهران ۱۲ اتحادیه به وجود آمده بود که ۲۰۰۰۰ کارگر، یعنی ۲۰ درصد کارگران شهر را در خود متشکل می‌کردند و ۱۰۰۰۰ کارگر دیگر در دیگر نقاط کشور متشکل شده بودند. احتمالاً این سازمان‌ها تحت نفوذ «حزب کمونیست ایران» بودند و در ۱۹۲۱ تعدادی از اتحادیه‌های کارگری تهران به «بین‌الملل اتحادیه‌های کارگری» (پروفینترین) وابسته بودند که مرکز آن در مسکو بود.

اولین قانون کار جامع ایران که در ۱۹۳۶ تهیه شد، از حق اعتصاب یا حق تشکیل اتحادیه سخنی نمی‌گوید و به مسئله‌ی شرایط کار در موسسات صنعتی محدود شده بود. تنها به هنگام ورود متفقین در ۱۹۴۱ بود که اتحادیه‌ها توانستند مجدد به فعالیت بپردازند. با بدتر شدن شرایط اقتصادی کشور (نرخ تورم ۶۰۰ درصد در طی جنگ) نارضایتی عمومی شدت یافت. در این شرایط بود که نیرومندترین اتحادیه‌های کارگری‌ای که ایران به خود دیده است پدید آمدند.

در ۱۹۴۲ کمونیست‌ها توانستند یک «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری» در ایران به وجود آورند که در ۱۹۴۴ به «شورای متحده مرکزی» تبدیل گردید. این شورا در ۱۹۴۵ مدعی کردند ۲۰۰،۰۰۰ و در ۱۸۹۴۶ تعداد ۴۰۰،۰۰۰ عضو با ۱۸۶ اتحادیه‌ی وابسته داشتند. شورا در ۱۹۴۶ به «فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری» وابسته شد. نشریه‌ی روزانه‌ی شورا «ظفر» نام داشت و رضا روستا یک آهنگر متولد گیلان رهبر پرانرژی و مصمم آن بود. با پایان یافتن جنگ اعتصابات گسترش یافت: در سال ۱۹۴۲ هفت اعتصاب، در ۱۹۴۴ چهارده اعتصاب، در ۱۹۴۶ بیست و پنج اعتصاب مهم شکل گرفت. دو مرکز مهم این اعتصابات تهران و حوزه‌های نفتی بود.

با توجه به اهمیت صنعت نفت، این اقدام که منجر به برآورده شدن همه‌ی خواسته‌های کارگران شد، دارای اهمیت عظیمی بود و نشان داد که یک طبقه‌ی کارگر کوچک، اگر حرکاتش را با استراتژی صحیحی تنظیم کند، می‌تواند نقش مهمی در اقتصادی نظیر اقتصاد ایران باز کند.

به علت احساس همیگونه تهدیدها بود که دولت برای درهم شکستن جنبش کارگری دست به عمل زد. در سال ۱۹۴۶، کابینه‌ی قوام یک اتحادیه‌ی رقیب به نام «اتحادیه‌ی سندیکا‌های کارگری ایرانی» (اسکی) را تاسیس کرد. اما آشکار بود که این اتحادیه یک موسسه‌ی رسمی است. سال ۱۹۴۷ نقطه‌ی اوج فعالیت اتحادیه‌های کارگری سازمان یافته در «شورای متحده‌ی مرکزی» بود. در ۱۹۴۹ به دنبال سو قصد به شاه حزب توده و شورای متحده‌ی مرکزی غیرقانونی اعلام شد، جنبش تجدید حیات خود را آغاز کرد. هنگامی که مصدق در ۱۹۵۱ به قدرت رسید، جنبش کمونیستی کارگران در جهت مشی حزب توده در آغاز با مصدق به مخالفت پرداخت و در مارس و آوریل ۱۹۵۱ برخوردهای جدی میان حکومت مصدق و کارگران نفت رخ داد. بعداً در ۱۹۵۲ اتحادیه‌های کارگری در جهت سیاست مصدق حرکت کردند. اگرچه مصدق هرگز ممنوعیت «شورای متحده‌ی مرکزی» را لغو نکرد. شورا توانست با یک شیوه‌ی نیمه علنی فعالیت خود را دوباره آغاز کند. و در ۱۹۵۱-۱۹۵۳ بیش از ۲۰۰ اعتصاب با خواسته‌های اقتصادی صورت گرفت. اما با کودتای ۱۹۵۳ اتحادیه‌ها به طور

کامل در هم کوبیده شدند و به دوازده سال فعالیت سازمانی پایان داده شد.

تردیدی نیست که طبقه‌ی کارگر تهدید توده‌ای مهمی نسبت به سلسه‌ی پهلوی محسوب می‌شد. و این حقیقت به ویژه با توجه به نگرانی رژیم و دولت آمریکا آشکارتر می‌شود. جنگندگی و وسعت سازمان‌های وابسته به «شورای متحده‌ی مرکزی» در زمینه‌ی کلی و وضع اتحادیه‌های کارگری در کشورهای جهان سوم در آسیا و آفریقا چشمگیر است. جنبش به دلیل پراکندگی استراتژیک دچار اشکال بود؛ چرا که مرکز قدرت سیاسی در تهران ۹۰۰ کیلومتر با مرکز فعالیت اعتصابی در حوزه‌های نفتی جنوب فاصله داشت. کارگران می‌توانستند سرمایه‌های خارجی را مورد تهدید قرار دهند، اما کمتر قادر بودند بر شرکت نفت ایران و انگلیس و دولت به یک شیوه‌ی هماهنگ فشار آورند. حضور طبقه‌ی کارگر مبارز در پایتخت، کمتر از آنقدری که باید احساس می‌شد. گذشته از این‌ها با توجه به پیشرفت در ایران، سازمان‌های اتحادیه‌ای اساساً بسیار جدید بودند و شالوده‌ی اجتماعی آنان نیز بسیار محدود بود؛ از این رو نمی‌توانستند در برابر ضرباتی که به دنبال کودتای ۱۳۳۲ بر آن‌ها وارد آمد، مقاومت کنند. در آن سال شبی طولانی بر طبقه‌ی کارگر ایران چیره شد که تنها پس از بیست سال توانست خارج شدن از آن را آغاز کند.

اتحادیه‌های رسمی و اعتصاب‌های غیر قانونی

سیاست رژیم ایران در قبال طبقه‌ی کارگر تغییراتی از سرکوب کامل به ترکیبی از سرکوب و تطمیع تبدیل شده بود. در فردای سقوط مصدق رژیم تمامی فعالیت‌های مخالف‌آمیز و همه‌ی اتحادیه‌ها را سرکوب کرد و حتی اتحادیه‌های رسمی بی‌رنگ و بورا در ۱۹۵۷ ممنوع نمود. در قانون کار ۱۹۵۹ تصریح شد که اتحادیه‌ها در صورت به رسمیت شناخته شدن از جانب وزارت کار می‌توانند تشکیل شوند. قانون بیمه‌ی مخصوص در سال ۱۹۶۰ و قانون سهیم شدن کارگران در سال ۱۹۶۳ شالوده‌ای برای یک سیستم افزایش درآمد کارگران برگزیده فراهم آوردند. منطق این سیاست ساده است: رژیم نمی‌تواند به آسانی کارگران را در هم بکوبد. رژیم برای اجرای برنامه‌ی صنعتی کردن خود به همکاری آن‌ها نیاز دارد. رژیم نیازمند به دانستن عقاید کارگران است تا بتواند بدین طریق دست به اقدامات جبران‌کننده بزند. همچنین رژیم باید درآمد حداقل برخی از کارگران را افزایش دهد تا بدین وسیله بازار داخلی را توسعه بخشد. این سیاست‌ها وقتی یکجا در نظر گرفته شوند، نشان‌دهنده‌ی تلاشی هستند برای کنترل، و در عین حال برای بسیج طبقه‌ی کارگر؛ این تلاش ضرورتاً ماهیتی متناقض دارد که تاکید هر چه بیشتری است بر اختلاف میان قدرت عینی پرولتاریا و حقوق سیاسی‌ای که به طور فردی و یا به عنوان یک طبقه، از آن برخوردار است.

اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران (حبیب لاجوردی)

«هنگامی که تجزیه و تحلیل داده‌هایی را که گرد آورده بودم آغاز کردم، دریافتیم مشکلی که کارگران ایرانی از دهه‌ی ۱۳۲۰ برای تشکیل اتحادیه‌های کارگری و انتخاب رهبرانشان با آن مواجه بودند، مشکل گروه‌های مختلف دیگری از جمله بازرگانان، وکلای دادگستری، نویسندگان، پزشکان، مهندسان، روزنامه‌نگاران، حتی فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها هم بود. چون دولت اینان را از ایجاد و اداره‌ی تشکیلات و مجامعشان منع کرده بود. سیاست نظام خودکامه منطقی مخصوص به خود داشت. اگر دولت به کارگران اجازه می‌داد که سازمان‌های خود را تشکیل دهند و رهبرانشان را انتخاب کنند، چگونه می‌توانست به سیاستی که مردم را از انتخاب نمایندگانشان برای مجلس شورای ملی محروم می‌کرد ادامه دهد؟»

تاریخچه نهضت کارگری ایران (شکرالله مانی)

«نمونه‌ای از سخت‌گیری‌های شهربانی را شکرالله مانی که یکی از رهبران اتحادیه‌ی عمومی کارگران مرکزی بود شرح می‌دهد. او می‌گوید که در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۶ ماموران شهربانی به چاپخانه‌ها یورش بردند و اعلامیه‌های مربوط به جنبش‌های ماه مه آن سال را ضبط کردند. در آن یورش عده‌ای از رهبران اتحادیه‌ها، از جمله باقر نوایی، رهبر اتحادیه کارگران چاپخانه‌ها، محمد پروانه دبیر اتحادیه، مهدی کی مرام رهبر اتحادیه کفاش‌ها دستگیر و مدتی زندانی شدند...»

اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران (ویلیم فلور)

سال ۱۹۰۷ برای ایران سالی مهم بود زیرا که در این سال مشروطیت و نیز نخستین اتحادیه کارگری را به دست آورد و نخستین اعتصاب‌های کارگری را تجربه کرد. از جمله مواد قانون مشروطیت آزادی بیان (ماده ۲۰) آزادی اتحادیه‌ها و انجمن‌ها (ماده ۲۱) بود و بدین سان بنیادی قانونی برای فعالیت‌های کارگری پدید آورد. (ص ۱۳)

در سال ۱۹۰۴ سوسیال‌دموکرات‌ها در قفقاز سازمانی به نام «همت» تشکیل دادند و آشکارا مدعی شدند که قصد دارند کارگران مسلمان را در روسیه از لحاظ سیاسی سازمان دهند. هرچند نخستین هدف «همت» حساس ساختن کارگران ایرانی نسبت به امور سیاسی بود، سازمان همت عطف توجه به مسأله مهم حقوق کارگران را از یاد نبرد. (ص ۱۳)

اندکی پس از تأسیس سازمان همت، سازمان همانند دیگری در سال ۱۹۰۵ به نام اجتماعیون-عامیون ایران تشکیل شد که آن نیز برای حصول حق اعتصاب کارگران پافشاری می‌نمود. این سازمان اگرچه در قفقاز بنیان یافته بود، به زودی در تبریز، مشهد، تهران، خوی، اصفهان و انزلی نیز شعبه‌هایی دایر کرد. در تبریز از میان شهرزاد طریق حزب داشناکیون نقشی مهم ایفا کردند. این گروه‌ها تماس‌های نزدیکی با حزب سوسیال‌دموکرات باکو داشتند و در همین حال تماس‌هایی نیز با اندیشمندان مترقی مانند صوراسرافیل، ملک‌المتکلمین و علی‌اکبر دهخدا که بعدها نقش‌هایی مهم در جنبش مشروطیت ایفا کردند، وجود داشت. (ص ۱۴)

در سال ۱۹۰۷ اعتصاب‌هایی بسیار زیاد در ایران به وقوع پیوست. این اعتصاب‌ها تا حدی ناشی از وضع سیاسی آن زمان و تا اندازه‌ای از تجلی ناراحتی‌های فزاینده کارگری که باورهای سوسیال‌دموکراتی آنها را برانگیخته بود، سرچشمه گرفته بود. به نظر می‌رسد که نخستین اعتصاب کارگری در ۲۱ نوامبر ۱۹۰۶ صورت گرفت. در این زمان ماهیگیران انزلی علیه لیازانف صاحب امتیاز روسی شیلات اعتراض کردند. ماهیگیران در تلگراف خانه انزلی گرد آمدند و اعلام داشتند که از این پس همه ماهی‌هایی را که صید خواهند کرد برای خود نگه خواهند داشت. (ص ۱۴)

در ژانویه ۱۹۰۷ تلگرافچیان تبریز برای دریافت حقوق پس افتاده خود دست به اعتصاب زدند و در بهار سال ۱۹۰۷ کارگران چاپخانه‌های تهران به نشان همبستگی با یکی از هم‌قطاران خود که اعتماد السلطنه رئیس چاپخانه حکومتی او را مورد ضرب و شتم قرار داده بود، اعتصاب کردند. این اعتصاب تا عزل اعتماد السلطنه ادامه یافت. (ص ۱۵) در آوریل ۱۹۰۷ تلگرافچیان تهران و شهرهای دیگر برای افزایش حقوق و درخواست رفتار بهتر کارفرمایان دست به اعتصاب زدند. یک ماه بعد [نیز] اعتصابی در انزلی رخ داد: باراندازان و ملاحان خط کشتیرانی انزلی-باکو خواستار افزایش حقوق خود بودند. باراندازان برای تخلیه کشتی‌های روسی دستمزدی بیشتر را خواستار بودند که با درخواست آنها مخالفت شد. (ص ۱۵)

البته مهم‌ترین جشن اتحادیه‌های کارگری، جشن روز کارگر بود. در ظاهر نخستین بار جشن روز کارگر در سال ۱۹۲۰ در ایران به دست حزب سوسیال‌دموکرات ارمنی Hanchak برپا گردید. این جشن تنها برای اعضای حزب برگزار شد. نخستین تظاهرات روز کارگر در ۱۹۲۲ در تهران انجام شد، انگلیس این تظاهرات را شکستی دانست و گزارش داد که سفارت شوروی آن را سازمان داده است. تنها کارگران چاپخانه‌ها دست از کار کشیدند. میتینگ‌های سیاسی در مسجد شاه و یکی دو محله شهر انجام شد، اما شرکت در این میتینگ‌ها بد بود و علاقه‌ای به آن‌ها نشان داده نشد. (ص ۳۵)



در تابستان ۱۹۲۳ در حین انتخابات مجلس رضاخان به اقدام های ناگهانی و نامنتظر علیه اتحادیه های کارگری دست زد. او می خواست که جای نخست وزیر را بگیرد و اتحادیه های کارگری را در راه حصول خواسته اش مانع بزرگی می دانست. وی به دست فرماندهان نظامی خود همه اتحادیه های کارگری را در سراسر کشور توقیف کرد. این کار به زودی جنبش اتحادیه کارگری را در ایران پایمال ساخت. (ص ۳۵)

در ۱۹۲۴ شماره اعضای اتحادیه ها تنها ۱۳۰۰ تن بود، و به رغم فعالیت های سیاسی شان دیگر نمی توانستند مانند سال های پیش جلب توجه کنند. در ۱ مه ۱۹۲۴، چاپخانه چیان با یک روز اعتصاب روز کارگر را جشن گرفتند. این آخرین باری بود که توانستند آشکارا چنین کاری را انجام دهند. در آن زمان هنوز رضاخان مایل نبود نیروهایی را که باری گرنیت او بودند از خود بیزار کند. در همان سال کارگران شهرداری به اعتصاب پرداختند، زیرا که مدتها بود حقوقی دریافت نکرده بودند. با اینکه تظاهرات آنها به زد و خورد با پلیس انجامید، به خواسته های خود دست یافتند. در ۱۹۲۵ همه این اوضاع عوض شد. رضاخان پس از فشار عالمان در قم ناچار شد که مامشات با جمهوری خواهی را کنار بگذارد. این کار به کشمکش میان جمهوری خواهان و هواخواهان رضاخان انجامید. در زمان انتخابات مجلس که رضاخان ناچار بود راه خود را برای رسیدن به تاج و تخت هموار کند، فرمان داد تا همه اتحادیه ها و حزب کمونیست را یکباره توقیف کنند. سپاهیان او در انجام دادن هر دو هدف، سخت پیروز بودند. (ص ۳۷)

رضاشاه پس از جلوس بر تخت دیری نپایید که با دستگیری بیشتر کادرهای اتحادیه های کارگری و حزب کمونیست ضربت سختی به آنها فرود آورد. [اما] در سال ۱۹۲۶ حزب به کادرهای خود دستور داد که فعالتر شده و جبهه ملی متحد علیه رضاشاه را تشکیل دهند. (ص ۵۱) همچنین حزب کمونیست در سال ۱۹۲۷ بولتن پنهانی در روز کارگر چاپ و در تهران پخش کرده بود. به ظاهر حکومت [رضاشاه] هم از این فعالیت ها آگاهی هائی داشته است، زیرا که پلیس در مه ۱۹۲۸ به روزنامه برق تاخت. همه کارکنان آنرا دستگیر و روزنامه را توقیف کرد. پلیس همراه با این دستگیری ها ۲۵۰ تن دیگر را به اتهام پخش اعلامیه های کمونیستی در تهران دستگیر ساخت، شاید این دستگیری ها را با پخش اعلامیه ها در روز کارگر مربوط می ساخت. (ص ۵۵)

در سال ۱۹۲۹، محل برقراری جشن های روز کارگر تهران، باغ معینیه بود. بامدادان پگاه کارگران در گروه های کوچک در آن باغ گردآمده به شادمانی پرداختند. پس از بازگشت کارگران به شهر، پلیس پس از تحقیق دریافت که جشن های روز کارگر در باغ معینیه انجام شده است. فردای آن روز پلیس نزدیک به ۵۰ تن از اعضای اتحادیه را دستگیر کرد و نزدیک همین تعداد از اعضا پنهان شده یا گریختند. در این میان، محمد حجازی که پس از شرکت در نشست های سومین کمیته نرنگام ورود به ایران بازداشت شده بود، اندکی بعد در زندان درگذشت. (ص ۵۶)

پس از اعتصاب کارخانه وطن در مه ۱۹۳۱ اتحادیه ها به سختی فعالیت دیگری کردند. اعتصاب کردن هم بسیار دشوار شده بود، زیرا در ژوئن ۱۹۳۱ مجلس لایحه ضد کمونیستی را که یکی از مواد آن قلعن شدن تشکیل اتحادیه ها بود تصویب کرد. در نتیجه این قانون بیش از ۲۰۰۰ عضو حزب یا کسانی که مظنون به عضویت حزب بودند، دستگیر شدند. این دستگیری ها پی آمد های دشواری برای فعالیت های اتحادیه ها در برداشت. علت دیگر از میان رفتن اتحادیه ها این بود که اتحاد جماهیر شوروی ترجیح می داد مناسبات خوبی با ایران و حاکم آن رضاشاه داشته باشد. از این رو در سال ۱۹۲۹ سفارت شوروی دستور یافته بود که همه تماس های خود را با حزب کمونیست ایران قطع کند. (ص ۷۹ و ۸۰)

مشارکت سیاسی طبقه کارگر در ایران (افشین حبیب زاده)

نخستین جلوه های جنبش کارگری ایران باز می گردد به سال های پس از ۱۲۸۶. در این سال ها کارگران چاپخانه های تهران توانستند به سازماندهی خود بپردازند و نهایتاً در سال ۱۲۸۹ اتحادیه کارگری خود را تشکیل دهند و روزنامه ای نیز تحت عنوان «اتفاق کارگران» منتشر نمایند. اما فضای سیاسی تشکیل اولین اتحادیه کارگری مربوط به دوران پس از استبداد صغیر و آغاز دوره تجزیه ایران می باشد که روس ها نیز در این فضا واجد نقش می باشند. (ص ۴۴)

در سال ۱۳۰۰، رهبران اتحادیه‌ها (۱۶ اتحادیه) شورای اتحادیه مرکزی را تشکیل دادند که به عضویت اتحادیه کارگری بین الملل کمونیست مستقر در مسکو پیوست و روزنامه‌ای تحت عنوان «حقیقت» را به عنوان ارگان رسمی خود منتشر نمود. این دوران مصادف است با روی کار آمدن رضا خان. هنگامی که رضاخان در اول آبان ۱۳۰۲ به نخست وزیری انتخاب شد، انگلیسی‌ها در قبال قولی که رضا خان برای برقراری امنیت به آنان داده بود، دست او را باز گذاشتند تا بر نهادهای نوپای سیاسی ایران - از جمله مجلس - مسلط شود. تسلط تدریجی قوه مجریه بر مقننه موقعیت اتحادیه‌های کارگری را به شدت تضعیف کرد. (ص ۴۷)

رضا شاه برای تضمین قدرت مطلق خود، همه اتحادیه‌های کارگری به ویژه شورای متحده را ممنوع ساخت و در سال‌های ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۱، ۱۵۰ نفر از فعالان جنبش کارگری را دستگیر کرد. بسیاری از آنان مثل نیک بین، سلطان زاده و شرقی در دوره تصفیه‌های استالین از بین رفتند. به این ترتیب استالین به طور غیر مستقیم به رضا شاه کمک کرد تا حزب کمونیست ایران را منحل کند. (ص ۴۸)

علاوه بر موفقیت‌هایی که اولین اتحادیه تشکیل شده در ایران یعنی اتحادیه کارگران چاپخانه در زمینه موضوعات صنفی توانست کسب نماید و دولت و کارفرمایان را به پذیرش خواسته‌های خود از جمله افزایش دستمزدها و کاهش ساعات کار وادار سازد، در نیمه دوم سال ۱۳۰۰ اعتصابات متعددی که از جانب نانویان، چاپچیان، پارچه فروشان و آموزگاران صورت گرفت، تأثیر بسزایی در استعفای دولت وقت یعنی دولت قوام السلطنه داشت. شاید این اتفاق را بتوان اولین اقدام سیاسی به صورت مستقیم توسط طبقه کارگر نامید. (ص ۶۷)

در ماه مه ۱۹۳۱ (۱۳۱۰) نخستین اعتصاب سازمان یافته کارگران کارخانه وطن در اصفهان با هدایت حزب کمونیست به منظور کسب حقوق اقتصادی و سیاسی به ویژه حق تشکیل سازمان کارگری و کاهش ساعات کار به ۸ ساعت در روز، به وقوع پیوست. پس از آن به دلایل مختلف از جمله تصویب قوانینی بر ضد فعالیت اتحادیه‌ها و عضویت در آن‌ها و بهبود روابط دولت رضاشاه با روسیه و کاهش حمایت آن کشور از حزب کمونیست، فعالیت اتحادیه‌ها رو به کاهش گذاشت. (ص ۶۸)

تا قبل از بهبود روابط فی مابین روسیه و ایران، سیاست عمده جنبش کارگری به توصیه اتحادیه کارگری کمونیسم بین الملل تنها پیگیری امور صنفی و بهبود وضعیت زندگی کارگران بود زیرا که هزینه‌های فعالیت سیاسی افزایش یافته بود و پس از انصراف رضا خان از پیگیری موضوع جمهوریت موجهی از دستگیری‌ها آغاز گردید و سران اتحادیه‌ها بازداشت شدند. (ص ۶۸)

تولد دوباره جنبش کارگری در پاییز ۱۳۲۰ نتیجه غیر مستقیم تجاوز نیروهای انگلیس و شوروی به ایران بود. عمده ترین فعالیت سیاسی کارگران در این سال‌ها از طریق حزب توده صورت می گرفت. این حزب در سال ۱۳۲۰ (۱۹۴۲) «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران ایران» را تشکیل داد. در دوران حکومت جبهه ملی بار دیگر در مقابل اتحادیه‌های وابسته به دولت در میان کارگران به فعالیت پرداخت و اعتصاباتتی به راه انداخت و در سال ۱۳۲۴ (۱۹۴۴) با ادغام چند اتحادیه دیگر در این شورا از جمله «اتحادیه کارگران و بزرگان»، «اتحادیه زحمتکشان ایران»، «کانون کارگران راه آهن» اقدام به تشکیل «شورای متحده مرکزی اتحادیه کارگران و زحمتکشان ایران» نمود. (ص ۶۸ و ۶۹)

ایران بین دو انقلاب (برواند آبراهامیان)

در سال ۱۳۰۴ کمونیست‌ها در تهران، تبریز، مشهد، اصفهان، انزلی و کرمانشاه شعبه‌هایی دایر کرده بودند و در بیشتر شهرهای جنوبی شبکه‌های زیرزمینی داشتند. حزب کمونیست شش روزنامه منتشر می‌کرد: حقیقت در تهران، پیکار در رشت، نصیحت در قزوین، صدای شرق در مشهد، فریاد کارگران آذربایجان در تبریز و بنوار (کارگر). روزنامه‌ای ارمنی زبان در تهران. (ص ۱۶۱)

کمونیست‌ها با همکاری سوسیالیست‌ها، شورای متحده‌ی اتحادیه کارگران را تاسیس کردند. شورای متحده در سال ۱۳۰۰ فقط با ۹ اتحادیه وابسته در تهران آغاز به کار کرد. طی سه سال شورای متحده گسترش یافت و تعداد اعضای آن در سراسر کشور به بیش از ۸۰۰۰ نفر رسید. شورا توانست اتحادیه‌ی آموزگاران و اتحادیه‌ی کارکنان پست و تلفن را با خود همراه سازد. همچنین شورا اعتصاب چاپخانه‌داران علیه سانسور مطبوعات و اعتصاب آموزگاران، پستچی‌ها، نانویان و کارگران نساجی برای دستمزدهای بالاتر را رهبری کرد. افزون بر این به تشکیل ۲۱ اتحادیه‌ی جدید در نواحی مختلف کشوریاری رساند. از ۳۲ اتحادیه‌ی موجود در ۱۳۰۴ تنها ۶ اتحادیه



نمایندگی کارگران صنایع مدرن بود که ماهیت عقب مانده‌ی اقتصاد را نشان می‌داد. بیشتر اعضای فرقه‌ی کمونیست و اتحادیه‌های وابسته را آذری‌ها و ارمنی‌ها تشکیل می‌دادند. اما فرقه‌ی کمونیست نتوانست در میان روستاییان نفوذ کند. (۱۶۱-۱۶۲)

قدرت گرفتن رضاخان برای سرکوب تشکل‌های مدنی با ائتلاف با حزب محافظه‌کار اصلاح طلب در مجلس چهارم آغاز شد و برای توقیف سه روزنامه‌ی تندرو: حقیقت، طوفان و ستاره‌ی سرخ به حکومت نظامی متوسل شد. رضاشاه برای تضمین قدرت مطلقه‌ی خود روزنامه‌های مستقل را تعطیل کرد، مصونیت پارلمانی نمایندگان را سلب کرد و حتی احزاب سیاسی را از بین برد. از هنگامی که مدرس و همکاران روحانی وی کرسی‌های نمایندگی خود را از دست دادند؛ حزب اصلاح طلبان هم از فعالیت محروم شد. «حزب تجدد» که صادقانه از رضاشاه حمایت کرده بود، نخست به حزب ایران نو و سپس به حزب ترقی. که سازمانی بر اساس الگوی حزب فاشیست موسولینی و حزب جمهوری خواه مصطفی کمال بود. تبدیل شد. حتی فعالیت «حزب ترقی» نیز به دلیل این سوءظن که «احساسات جمهوری خواهی» خطرناک را می‌پروراند، غیرقانونی شد. «حزب سوسیالیست» نیز منحل شد و باشگاه‌های حزب را گروه مشخص و سازمان یافته به آتش کشیدند. پلیس گروهی متعصب را تشویق کرد که به نمایش سوسیالیست‌ها در انزلی و به «انجمن زنان وطن پرست» در تهران حمله کرده و مجلات انجمن را به آتش بکشند. (ص ۱۷۱-۱۷۳)

اما فرقه‌ی کمونیست بیشتر از احزاب دیگر سرکوب می‌شد، زیرا این حزب با گرایش چپ افراطی در دومین کنگره‌ی خود در ۱۳۰۶ در ارومیه رضاشاه را عامل امپریالیسم معرفی کرد و برای حفظ و حمایت از ملیت‌های موجود خواستار تشکیل جمهوری فدرال شد. (ص ۱۷۳)

حکومت نیز همه‌ی اتحادیه‌های کارگری به خصوص شورای متحده‌ی کارگران را از فعالیت محروم کرد و از ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲ یکصد و پنجاه و شش تن از سازمان دهندگان نیروهای کارگری را دستگیر کرد. و بیشترین افراد به شهرهای دور از زادگاه خود تبعید شدند. همچنین ۵ تن از اعضای فعال فرقه به علت برخوردهای خشن مسئولان زندان جان خود را از دست دادند و برخی دیگر از جمله پیشه‌وری و آوانسیان تا ۱۳۲۰ در حبس باقی ماندند. (ص ۱۷۳-۱۷۴)

در سال‌های پادشاهی رضا شاه، همچنین یک طبقه‌ی کارگر صنعتی ناراضی شکل گرفت. از آن جا که در سال ۱۳۰۵ اتحادیه‌های کارگری ممنوع شده بود؛ نارضایتی‌ها به شکل فعالیت‌های زیرزمین و اعتصابات غیرمجاز درآمد. در سال ۱۳۰۸ یازده هزار کارگر پالایشگاه‌ها نفت دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب گرچه نتیجه بخش بود اما با ضرب و شتم و دستگیری روبه‌رو شد و ۵ تن از رهبران اعتصاب هم تا ۱۳۲۰ در بازداشت باقی ماندند. در سال ۱۳۱۰ نیز پانصد نفر از کارکنان کارخانه‌ی نساجی وطن در اصفهان اعتصاب کردند، در این اعتصاب نیز کارگران به مطالبات خود رسیدند ولی سازمان دهندگان اعتصاب دستگیر شدند.

موانع رشد جامعه‌ی مدنی در ایران؛ ظهور و افول نخستین جلوه‌های جامعه مدنی (علیرضا نامور حقیقی)

جنبش مشروطیت توانست ذهن سیاسی مردم ایران را با تعاریف کاملاً نوینی از مفاهیم اساسی چون دولت، مشروعیت سیاسی، مشارکت مردم در زندگی ملی و گفت‌وگو میان اقلیت و اکثریت آشنا کند. مشروطیت باعث ایجاد تغییرات در گروه‌بندی‌های اجتماعی گردید و سیاست را وارد عرصه‌ی عمومی کرد. زمینه‌های عینی و نیز ذهنیت حاکم بر تفکر ایرانیان سرشار از زمینه‌های بود که نمی‌توانست پذیرای تغییرات اساسی در رابطه میان حکومت کنندگان و مردم گردد و نیاز به حضور دولتی مقتدر حس می‌شد. ظهور دولت مطلقه‌ی رضاخانی همرا با تکوین، رشد و گسترش اندیشه‌های تجدد طلبانه بود، در این میان، در بستر اجتماعی، نمایندگان تجدد و سنت با یکدیگر منازعه‌ای را پیش گرفتند. که ریشه‌های آن به دوران قاجاریه برمی‌گشت. به دلیل نفوذ طبقات سنتی (روحانیون و بازاریان) تشکیل نهادهای مدرن جامعه‌ی مدنی دچار اختلالات جدی بود، این امر زمانی حالت مضاعف به خود می‌گرفت که همسو با مخالفت دولت در تشکیل این نهادها می‌گردید. در حوزه‌ی روشنفکری و اندیشه نیز اوضاع و احوال در جهت رشد جامعه سیر نمی‌نمود. در دوران مشروطیت نیز تجدد در حوزه‌ی اندیشه وارد نگردید و جنبش مشروطه خواهی نیز تحت سیطره‌ی ایدئولوژی قرار داشت. این حرکت در دوران رضاخان نیز ادامه یافت، الزامات فکری ناشی از ورود به دوران جدید و رشد تفکر و خرد در عرصه‌های عمومی، که پایه‌های فکری فرهنگی جامعه‌ی مدنی را شکل می‌دهند به خاطر سیطره‌ی ایدئولوژی‌های راست و چپ هیچ‌گاه نتوانست در جامعه ایران محقق گردد.

از نظر جریان راست روشنفکری نیز هنگامی پایه‌های مادی تغییرات حاصل گردد می‌توان از پارلمان، دموکراسی و توسعه‌ی سیاسی صحبت کرد. از مبانی تکوین جامعه‌ی مدنی رشد نهادهای واسط میان دولت و مردم است، اما در این دوره به جز در حوزه‌ی اقتصادی و به صورت کم‌رنگ‌تری در حوزه‌ی فرهنگی نهادهای واسط مقتدری شکل نگرفتند.

مبانی ارزش‌هایی که بر اساس آن‌ها امکان بسط جامعه‌ی مدنی فراهم می‌آید در تخالف کامل با این ارزش‌ها قرار داشتند، برای آنکه وجود این ارزش‌ها در ساختار فرهنگی، جامعه‌ی قدرت را از اریکه‌ی قدرت بلامنازع خویش فرود می‌آورد. همچنین از اقتدار قانونی که اساسی‌ترین رکن برای بسط جامعه‌ی مدنی است در این دوران خبری نبود. دولت و سیاستمداران ایران هیچگاه خود را در چارچوب و حیطه‌های مشخصی محدود نمی‌کردند و محدوده‌ی تصمیم‌گیری آن‌ها بسیار گسترده بود. از طرفی توجه به رهایی از بیگانگان و تحدید استبداد مرکز توجه بوده و توجهی به حقوق فردی و آزادی‌های مدنی افراد نمی‌شد.

دولت رضا خان با آنکه تغییرات اساسی در ساختار نظامی، اجتماعی، اداری و اقتصادی ایجاد نمود و برخی از مولفه‌های دولت مدرن را نیز دارا بود، اما در مجموع یک دولت مدرن تمام عیار به حساب نمی‌آمد. حرکت تجددخواهانه رضا شاه بیشتر در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی بود و به عبارتی می‌توان آن را تجدیدی اقتدارطلبانه نام نهاد که قصد انجام اصلاحات از بالا را داشت و رشد اجتماع نه از طریق تشکیل نهادهای اجتماعی بلکه از طریق انجام امور به وسیله‌ی زور بوده است و حاصل این امر ناتوانی دولت در شریک ساختن طبقات گوناگون جامعه در عرصه‌ی سیاست ایران بود و هیچگاه کوششی در جهت روشنگری و تلاش برای «بناکردن سیاست از پایین» صورت نگرفت. ایدئولوژی ناسیونالیستی و تجدد دولتی، که بر پایه‌ی بینش عملی و اقتدارگرا شکل گرفته بود و مشارکت سیاسی مردم را به آینده‌ای نامعلوم که در آن جهل عمومی و واپس ماندگی از جامعه رخت بر بسته باشد، موکول می‌کرد. این تجددگرایی مقتدرانه مانند اغلب موارد مشابه از یک نقص بزرگ رنج می‌برد که همانا سرکوبی آزادی‌های سیاسی در کشور و به تبع آن محدودیت مشارکت عمومی در امر حکومت بود که در مجموع مانع گسترش و تحکیم جامعه‌ی مدنی در ایران گردید.

پس می‌توان موانع ایجاد تشکل‌های مدنی و با دلایل تشکل‌زدایی حکومت پهلوی را در دو دسته کلی، چنین برشمرد:

سیاست نوسازی:

- منازعه‌ی تاریخی نمایندگان تجدد و سنت
- عدم ورود تجدد در حوزه‌ی اندیشه
- عدم تحقق پایه‌های فکری. فرهنگی جامعه‌ی مدنی به دلیل سیطره‌ی ایدئولوژی‌های راست و چپ
- دموکراسی و توسعه‌ی سیاسی در گرو الزامات مادی تجدد از نظر جریان‌های راست روشنفکری

اقتدار طلبی رضاشاه و تحکیم دیکتاتوری:

- عدم اجازه‌ی ورود مردم به عرصه‌های عمومی
- عدم وجود اقتدار قانونی
- جلوگیری از ایجاد بنای ایجاد سیاست از پایین و صرفاً انجام اصلاحات از بالا
- سرکوبی آزادی‌های سیاسی در کشور و به تبع آن محدودیت‌های مشارکت عمومی در امر حکومت
- عدم شکل‌گیری نهادهای واسط میان دولت و مردم در حوزه‌ی سیاسی به دلیل اقتدار مطلقه‌ی سیاسی رضاخان
- اقتدار سنتی موجود که سعی می‌کرد در مواجهه با مفهوم جدید قانون آن را با اراده‌ی شخصی خویش به تصویب برساند و بتواند در شرایط بحران آن را نقض کند. بدیهی است که حفظ این نوع اقتدار مستلزم آن بود که هر نوع فضایی که قدرت مستقر را مورد پرسش قرار می‌دهد، مورد هجوم قرار بگیرد.



موانع تکوین جامعه‌ی مدنی در دوره‌ی سلطنت رضاشاه (خلیل‌اله سردارآبادی)

مؤلفه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی قبل از کودتا و آرزوی روشنفکران و وطن‌پرستان مبنی بر اینکه دولت مرکزی قوی در ایران در وقوع کودتای ۱۲۹۹ موثر واقع شد. تمرکز فوق‌العاده قدرت در دست شاه در حکومت نئوپاتریمونالیسم درست نقطه‌ی مقابل جامعه‌ی مدنی و مانع عمده بر سر راه شکل‌گیری آن است. از این روست که حکومت نئوپاتریمونال رضاشاهی از تشکل‌های مردم‌سالارانه برای مشارکت موثر در امور سیاسی و اجتماعی جلوگیری می‌کند و در عوض حاکم به ایجاد نهادهای وابسته به خودش و حکومت از بالا اقدام می‌کند که پوششی برای اعمال قدرت شخصی او خواهد بود در نتیجه ایت رژیم‌ها ائتلافی از افراد جاه‌طلب هستند نه ائتلاف نمایندگان طبقات. این نوع رژیم‌های سلطانی چون مانع مشارکت سیاسی گروه‌های ممتاز می‌شوند، به دست خود باعث تندرو شدن سیاستمداران میانه‌رو و اصلاح طلب می‌شوند. قدرت حاکم در این نظام‌ها حالت تقدس‌گونه پیدا می‌کند که درست در مقابل جامعه‌ی مدنی نیرومند با ویژگی تقدس‌زدایی از قدرت خواهد بود. و در نهایت در این نظام‌ها قدرت حاکمه دست به بسیج سیاسی از طریق ملت‌سازی از بالا و یا ایدئولوژی ناسیونالیستی می‌زند.

تاریخچه‌ی تشکیل اتحادیه‌های کارگری، صنفی و حزب کمونیست در عصر رضاشاه و منحل شدن آن‌ها

در سال ۱۲۸۵ محمد پروانه و گروهی از کارگران نخستین اتحادیه‌ی کارگری ایران را در چاپخانه‌ی کوچکی در واقع در خیابان نصریه تهران سازمان دادند و در سال ۱۲۸۹ کارسازمان دهی آن به پایان رسید و روزنامه‌ی خود را به نام «اتفاق کارگران» منتشر کردند. به دنبال اشغال ایران اتحادیه مذکور ناپدید شد. در سال ۱۹۱۷ با وقوع انقلاب سوسیالیستی شوروی با جنبش کارگری ایران متحد و آهنگ رشد آن تسریع شد.

در سال ۱۲۹۵ «کمیته‌ی عدالت» در باکو تاسیس شد و در سال ۱۲۹۹ اولین کنگره‌ی خود را در بندرانزلی برگزار کرد و نام «حزب کمونیست ایران» را بر خود گذاشت. با کودتای ۱۲۹۹ و قدرت گرفتن رضاشاه، حزب کمونیست ایران توجه خود را معطوف به عناصر مترقی‌تر طبقه‌ی کارگر و دهقانان کرد. فعالیتش را به شکل آموزش سیاسی و ایجاد سازمان‌های اتحادیه‌های کارگری در شهرها و مجامع دهقانی در روستاها انجام می‌داد. حیدرخان عموغلی در تبریز با تاسیس شعبه‌ی محلی حزب کمونیست اقدام به تبلیغات در جهت سازماندهی تشکلات صنفی کارگران کرد. در فاصله‌ی ۱۳۰۰ - ۱۳۰۴ چند اعتصاب کارگری رخ داد و در سال ۱۳۰۱ کارگران صنعت نفت اعتصاب کردند. در ۱۳۰۰ حدود ده اتحادیه یا صنف در کشور موجود بود که نمایندگی اصناف مختلف از جمله نانوايي‌ها، کارگران چاپخانه‌ها، کارگران پست، رفتگران، کارمندان دولت و... با ده‌هزار عضو به عهده داشتند. در ۱۳۰۱ اتحادیه‌های کارگری به سود رضاشاه فعالیت می‌کردند. با آغاز پادشاهی رضاشاه آزادی عمل اتحادیه‌های کارگری در کنار دیگر تشکلات جامعه‌ی مدنی بسیار محدود شد. اتحادیه‌های کارگری با سرکوب، انحلال و دستگیری اعضایشان مواجه شدند. غیربسته بودن سیاست و دایره‌ی بسته‌ی سیاسی، ساخت قدرت سلطان رضاشاه و تمرکز فوق‌العاده قدرت مانع تشکل‌یابی نیروهای اجتماعی موجود می‌شد. تنها سخن مجاز دز مطبوعات نیز تبلیغ ناسیونالیسم دولتی و شاه‌ستایی بود و مدیران روزنامه‌های منتقد و مستقل در معرض توقیف و شکنجه قرار می‌گرفتند.

در سال ۱۳۰۴ حمله‌ی پیگیرانه به حزب کمونیست ایران و بازمانده‌های اتحادیه‌ی عمومی کارگران آغاز گردید. در سال ۱۳۰۵ شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری منحل شده و حزب کمونیست غیرقانونی اعلام شد. به دنبال سخت‌گیری‌های حکومت در ۱۳۰۶ حزب کمونیست دومین کنگره‌های خود در ارومیه را تشکیل داد که در این کنگره تصمیم گرفته شد که همکاری با حکومت به منظور تحقق انقلاب سوسیالیستی در ایران کنار گذاشته شود و رضاشاه دشمن آزادی‌های سیاسی کارگران عنوان شد که عملاً به حمایت اتحادیه‌های کارگری به قدرت رسید ولی پس از تثبیت قدرت خود به سرکوب این اتحادیه‌های پرداخت. درین کنگره حزب به اهمیت اتحاد دهقانان با عناصر دموکراتیک جمعیت شهری، انقلاب ارضی و اتحاد همه‌ی نیروهای انقلابی در حزب جدید به نام «حزب ملی ایران» و اتحاد با اتحاد جماهیر شوروی پی برد.

از سال ۱۳۰۷، حکومت سیاست سخت‌گیرانه‌ای نسبت به هر نوع فعالیت سیاسی مستقل اتخاذ کرد و سرکوب اعضای اتحادیه‌های

کارگری، اعتصابات و اعضای حزب کمونیست به طور گسترده آغاز شد. حزب کمونیست روزنامه‌های چون «حقیقت» و «کار» و مجله‌هایی مانند «جرقه»، «فرهنگ» و «دنیا» را در داخل به طور پنهانی و زیرزمینی و روزنامه‌های «ستاره سرخ» و «پیکار» را در خارج منتشر می‌کرد تا ماهیت ضد کارگری رضا شاه را برملا سازد. ضربه‌ی بحران اقتصادی ۱۳۰۸-۱۳۱۱ که در وهله‌ی اول بر پیکر زحمت‌کشان وارد شد موجب آن شد که حزب کمونیست کارگران را به مبارزه و اعتصاب فراخواند. در سال ۱۳۰۷ اتحادیه‌ی کارگران نفت جنوب تاسیس شد و در سال ۱۳۰۸ در آبادان اعتصابی با شرکت ۹ هزار نفر از ۱۰ هزار نفر کارگران شرکت نفت آغاز شد. در ۱۳۱۰ با همکاری سازمان مخفی حزب کمونیست، کارگران در کارخانه‌ی وطنی اصفهان اعتراض کردند.

جوارجاب و اختناق سیاسی و عدم امکان انتقاد نسبت به عملکرد حکومت در جامعه‌ی سنتی این دوره باعث شد که مخالفت و انتقاد روشنفکران در خارج کشور در سال ۱۳۰۹ شروع شود. دانشجویان مخالف در دهه‌ی ۱۳۱۰ در اروپا کنگره‌ی ویه‌ای در «کلن» آلمان تشکیل دادند. آنان خواهان رهایی تمامی زندانیان سیاسی شدند. آنان خواهان رهایی تمامی زندانیان سیاسی شدند و رضاشاه را به عنوان عمال امپریالیسم بریتانیا معرفی کردند. برخی از دانشجویان در شهر مونیخ آلمان به طور پنهان با بقایای حزب کمونیست ایران در روزنامه پیکار همکاری می‌کردند.

با آغاز دهه‌ی ۱۳۱۰ شمسی و شروع نوسازی اقتصادی از بالا و سرمایه‌گذاری دولتی و افزایش تعداد کارخانه‌های صنعتی، طبقه‌ی جدید کارگر صنعتی شکل گرفت. حزب کمونیست ایران به منظور نفوذ در داخل طبقه‌ی جدید و و سازماندهی اعتصاب آن‌ها شروع به فعالیت کرد. تا سال ۱۳۲۰ بیش از ۳۴۶ کارخانه‌ی جدی تاسیس شد و تعداد کارگران به بیش از ۵۰ هزار نفر در ۱۳۲۰ رسید. حکومت رضاشاه علاوه بر انحلال اتحادیه‌های کارگری و غیرقانونی خواندن حزب کمونیست، لایحه‌ی «اقدام کنندگان علیه امنیت و استقلال کشور» در ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ را تصویب کرد. در پی تصویب این لایحه‌ی حزب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری با محدودیت بیشتری رو به رو شده و تعدادی از اعضای آن‌ها دستگیر و مورد شکنجه واقع شدند.

در سال ۱۳۲۰ دکتر ارانی و همکارانش گام بعدی را برای تاسیس مجدد حزب کمونیست انجام دادند. تقی ارانی با تشکیل مرحله‌ی دوم حزب کمونیست پایه‌ی گذار مسلم جریان ۵۳ نفر شد. او با همکاری بزرگ علوی و نصراله کامران به عضوگیری از بین افراد فعال به طور سری پرداخت. در ۱۳۱۴-۱۳۱۵ وضع کارگران بسیار رقت‌انگیز بود. در ۱۳۱۵ آیین‌نامه‌ای تحت عنوان «حفظ نظم در کارخانه‌ها» به تصویب رسید و طبق آن هرگونه اعتصاب اکیدا ممنوع گردید. به دنبال این ممنوعیت کارگران راه‌آهن شمال ایران در سال ۱۳۱۷ اتحادیه‌ی مخفی کارگران را تشکیل دادند. در نهایت گروه ۵۳ نفر منحل شد.

نتیجه آن‌که حکومت مطلقه‌ی رضا شاه با سرکوب، انحلال و دستگیری اعضای اتحادیه‌های کارگری و صنفی راه هرگونه تکوین جامعه‌ی مدنی و با فعالیت مسالمت‌آمیز سیاسی. اجتماعی را سد کرد و با محدودیت‌های شدید حتی مانع فعالیت اتحادیه‌های مخفی کارگری و صنفی شد.

در «دوران برزخ» یعنی دوران بین سال‌های تبعید رضاشاه به مورس و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تشکل‌یابی نیروها، اتحادیه و احزاب دوباره جریان گرفت و با کودتای ۲۸ مرداد و شروع دیکتاتوری محمدرضا شاه پایان یافت.

تشکل‌زدایی در حکومت پهلوی

- وجود نظام سلطانی یا نئوپاتریمونیا لیسم رضا شاهی
- تبدیل قدرت به قدرت عمودی و یکجانبه و ترویج فرهنگ تابعیت به جای فرهنگ مشارکت و استفاده از ارتش در جهت ممانعت از تکوین جامعه‌ی مدنی
- انحلال اتحادیه‌های کارگری
- غیرقانونی اعلام کردن حزب کمونیست
- تصویب لایحه‌ی «اقدام کنندگان علیه امنیت و استقلال کشور» در ۲۲ خرداد ۱۳۱۰
- تصویب آیین‌نامه‌ی «حفظ نظم در کارخانه‌ها» در سال ۱۳۱۵
- منحل کردن گروه ۵۳ نفری در سال ۱۳۱۷

منابع و ماخذ

منابع فارسی

- آبراهامیان، پرواندا. ۱۳۹۲. ایران بین دو انقلاب. ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- اوانسیان. ۱۳۴۴. «سازمان حزب کمونیست ایران در خراسان». دنیا. شماره ۶.
- حبیب زاده، افشین. ۱۳۸۷. مشارکت سیاسی طبقه کارگر در ایران. تهران: کویر.
- سردارآبادی، خلیل‌اله. ۱۳۷۶. موانع تکوین جامعه‌ی مدنی در دوره‌ی سلطنت رضاشاه. پایان نامه برای دریافت درجه‌ی کارشناسی ارشد در رشته‌ی علوم سیاسی. دانشگاه تربیت مدرس. استاد راهنما: حاتم قادری. استاد مشاور: حسین بشیریه.
- فلور، ویلم. ۱۳۷۱. اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس.
- فوران، جان. ۱۳۸۶. مقاومت شکننده. ترجمه احمد تدین. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- لاجوردی، حبیب. ۱۳۶۹. اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران. ترجمه ضیاء صدقی. تهران: نشر نو.
- مانی، شکرالله. ۱۳۸۵. تاریخچه نهضت کارگری ایران.
- نامور حقیقی، علیرضا. ۱۳۷۲. موانع رشد جامعه‌ی مدنی در ایران؛ ظهور و افول نخستین جلوه‌های جامعه مدنی ۱۹۲۰-۱۸۶۰. پایان نامه برای دریافت درجه‌ی کارشناسی ارشد در رشته‌ی علوم سیاسی. دانشگاه تهران. استاد راهنما: حسین بشیریه. استاد مشاور: سید جواد طباطبایی.
- هالیدی، فرد. ۱۳۵۸. ایران: دیکتاتوری و توسعه. ترجمه محسن یلفانی و علی طلوع. تهران: انتشارات علم.

منابع انگلیسی

- British Military Attache to the Foreign Office "A Report on the communist party in Persia", F. O. 371 /Persia 1922 /34_7805.
- British Consul in Kerman, "Intelligence Report", F. O. 416 /Persia 1926_76.
- British Military Attache to the Foreign Office, "Communist Activity in Persia", F. O. 371 /Persia 1923 /84_9027.
- British Military Attache to the Foreign Office, "Annual Report for 1932", F. O. 371 /Persia 1933 /34_16967.
- Ervand Abrahamian. "the social bases of Iranian politics: the Tude party. 1941-53" ph. D. Columbia, 1969.
- US Military Sales to Iran, US Senate Subcommittee on Foreign Assistance of the Committee on Foreign Relations, July 1976, P. 33.

تشکل‌زدایی در عصر پهلوی اول؛ مروری تاریخی - تحلیلی

بنیان‌های نظری - تاریخی توانمندسازی حاکمیت و جامعه - ۶

کد گزارش: ۱۵۰ - شماره مسلسل: ۹۷۰۶

مجری: مرکز توانمندسازی حاکمیت و جامعه

